شهریاران

بتاریخ جهان در هر دیاری

حکومت رانده چندین شهریاری

ز خوب و بد فراوان یادگاری

به هریک نقش چند آموزگاری

اگر عالم پریشان و خراب است

قلوب مادران از غم کباب است

مگر تو ز آستین دستی بر آری

که جز نقش تو هر نقشی بر آب است

عمو سقّای پیر چشمه ساران

فرا گردت سبو خالی هزاران

سبو ها چشمه ها را وارسی کن

مشو غافل ز سمّ گرزه ماران

سر زلف ایاز و عقل سلطان

گره خورده به هم چون فک و دندان

به ملّت مژده ده واشد گره ها

به عزم و رای شورای و دبیران

دیاران در گذار روزگاران

بخود دیده فراوان یادگاران

عدالت یا جفا از شهریاران

به هریک نقشی از آموزگاران

از آنروزی که نامیدند نامم

سپردندم به مکتب باب و مامم

کنون گر پخته و گر خام ، خامم

معلّم پخته در مطبخ مدامم